

لبخند جوان



بحر طویل

سعید طلایی

جای شک نیست اگر دل بدهی مدرسه چون خانهٔ ثانیست و تا می‌نگری هر طرفش گنج معانیست و الحق والانصاف که آن‌گونه که دانیست و البته بدیهیست که اندیشه و علم است که زاینده و باقیست و پول و پله فانیست، چنان چرک کف دست ولی وسوسه‌انگیز! همین‌طور چه حاجت به بیان است که ناگفته عیان است، معلم همه نور است و چنان تُنگ بلور است که در عمق دلش ماهی اندیشه و شور است و هنرها همه در کالبدش یکسره جور است و در او اغلب اوصاف کمالی به وفور است و اگر قدر بدانیم سزاوار غرور است و از این ماه درخشنده به‌جز عشق به‌دور است؛ ولی کاسهٔ صبریست بشر را که اگر پر بشود قاعدتاً خیس شود میز!

خاطرم هست که یک‌بار سر درس ریاضی شده بودیم من و چند نفر از رفقا گرم جوک و خنده و بازی و کمی چرخ زدن در دل دنیای مجازی و کمی پشت سر چند نفر شایعه‌سازی و خلاصه که یکی یک جوک بی‌مزه فرستاد و من از خنده چنان بمب شدم منفجر و بعد هم استاد به من گفت که پاشو برو دفتر که من از دست تو باید بروم سر به بیابان بگذارم که دگر با توی بی‌فایده و بی‌سر و پا حوصلهٔ بحث ندارم که تو انگار نه‌انگار که شاگرد کلاسی و فقط گوشه‌ای این‌گونه پلاسی و نداری سر سوزن ادب و هوش و حواسی و خود از روی تو و موی تو و حالت ابروی تو و خنده و سوسوی تو پیداست که داری به گمانم صد و پنجاه مدل مشکل و ایراد اساسی؛ برو بیرون که شده کاسهٔ صبرم ز تو لبریز.

از آن لحظه مداوم عرق شرم، مرا روی جبین است و چنان شد که چنین است و از آن روز کمی بیشتر از پیش مراعات نمودیم و دگر با خِر شیطان سواری، کات نمودیم و سرانجام چنین بحر طویلی بسرودیم که باشد که بدانید شما نیز.

شمایی که گل سرسبد نسل جوانید و پر از شوق و توانید و به‌جز تست زدن وقت شده رشد جوان نیز بخوانید، چه خوب است اگر بحر طویلی بنویسید و به تحریریهٔ رشد جوان هم برسانید، چه از رشت و چه شیراز و چه تبریز و چه جاهای دگر.



تصویر برگرفته از: نشرهاجر جوان: لبخند جوان

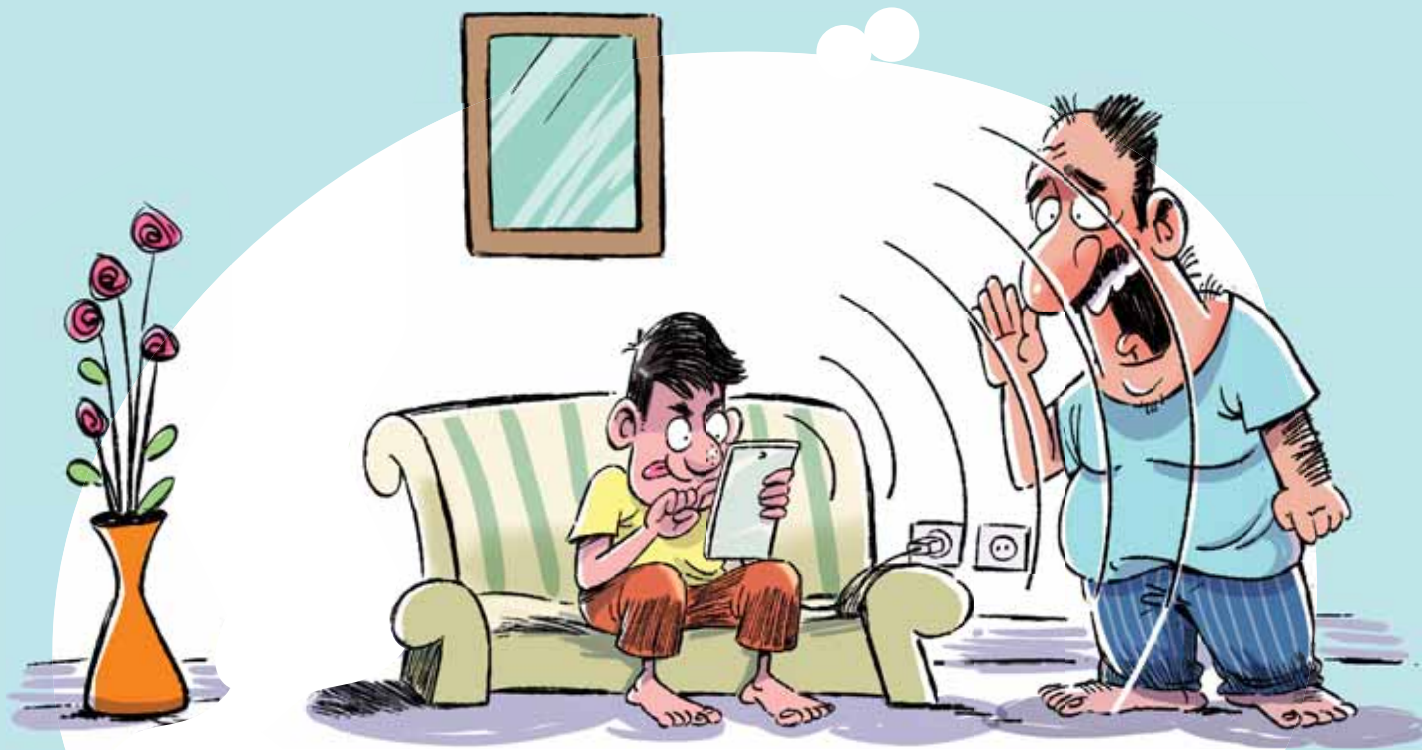


هر ماه سه گیگ می‌خوری تو
می‌گیری و باز دلخوری تو
بنگر که هزینه‌ی وایرلس
ما را به‌خدا نموده مفلس
گور پدر تو: ای‌دی‌اس‌ال (ADSL)
گیرم پدر تو بوده فاضل!
هشدار از این فضا حذر کن
کم خون به دل من پدر کن
جز پرسه به وب، هنر نداری
تو برده شدی خبر نداری
هشدار که این فضا مجازی‌ست
هیئات که این نه بچه‌بازی‌ست
پا بر مکش از حریم شخصی
برگرد به این گلیم شخصی!

لعنت به تو باد ای «زاکربرک»
ای مالک فیسبوک، ای چرک!
با گوشی خویش ای جوانک
بفرست یکی دو تا پیامک
یک زنگ و دو تا تماس ساده
این است اصول استفاده
با این همه ای جوان مشتکی
هی در پی اندروید هشتکی
ای بچه‌پاک و انقلابی
بازی نکنی نهنگ آبی!
از بس پسرم توئیت کردی
دیگر مخ خود تیلیت کردی
از بس تو نت استفاده کردی
این جیب مرا پیاده کردی!
من جای کباب و مرغ و شیشلیک
باید بخرم فقط ترافیک

«یا رب نظر تو برنگردد»
این بنده به دور شر نگردد
...

بابا به فدای عقل و هوش
قربان دماغ پر ز جوش
تا چند سرت میان گوشی‌ست
برخیز نه موقع چموشی‌ست
کم پرسه بزن درون پی‌وی
کم خیره شو بچه جان به تی‌وی
تا چند در این فضا پلاسی
دیگر تو مرا نمی‌شناسی
من پیشی‌ام و تو مثل هاپو
همواره به چالش و تکاپو
جفتک نزن و بگیر آرام
کمتر برو داخل تلگرام



لبخند فیزیکی



خودشیفتگی الکتریکی



مهدی فرج‌اللهی



اصولاً بار الکتریکی احساسات خود را به هر سطح فلزی ای که مقابلش بایستد، القا می‌کند و نیروی جاذبه‌ای بین بار و سطح فلزی شکل می‌گیرد که بیا و ببین! محاسبه این نیرو هم به این سادگی‌ها نیست. اما می‌توان آن را ساده کرد. مثلاً اگر آن سطح، یک صفحه بزرگ فلزی باشد، می‌شود به جای آن، یک بار الکتریکی مخالف با همان اندازه و به همان فاصله، آن طرف صفحه در نظر گرفت و انگار که صفحه بزرگ فلزی آئینه بارهای الکتریکی است.

وقتی بار الکتریکی می‌خواهد به مهمانی، محفلی، جایی برود، جلوی همین آئینه ایستاده، شیتان‌پیتان کرده و قر خود را قاشق می‌کند. اما همین‌که تصویر خودش را می‌بیند، دچار «قربون دست و پای بلوریم» شده، «تو کجا بودی تا حالا؟» را زیر لب زمزمه می‌کند و یک دل نه صد دل دچار خودخفن‌پنداری می‌شود. بار الکتریکی باری می‌شود بر دوش خودش و باید «دست به زانو شود تا بتواند خودشیفتگی را به زانو در بیاورد.» به بیانی ساده‌تر، نیروی لازم برای دست به زانوشدن و دل‌کنندن از خودشیفتگی، از رابطه زیر محاسبه می‌شود:

$$F = \frac{kq^2}{r^2}$$

F = نیروی الکتریکی k = عدد ثابت q = اندازه بار الکتریکی r = فاصله

پیامک



- آنقدر بدم می‌یاد، وقتی بچه‌های رشته ریاضی به خودشون می‌گن مهندس! مگه تا حالا دیدید بچه‌های رشته تجربی به خودشون بگن دکتر؟ یا هنری‌ها به خودشون بگن بی‌کار؟!
 - دیروز با کتابای قدیمی مدرسه‌ام خودم را باد می‌زدم. هیچ‌وقت تو زندگیم آنقدر روح‌بخش به نظر نرسیده بودند.
 - این فاصله‌گذاری اجتماعی تو آمریکا خیلی خوب بوده. تیراندازی دسته‌جمعی تو مدارسشون صددرصد کاهش پیدا کرده. ولی متأسفانه تیراندازی تو مدارس خانگیشون صد در صد افزایش یافته!
 - امروز دوستم بهم گفت: تو مثل مدرسه‌ها تو تابستون می‌مونی؛ خیلی بی‌کلاسی!
 - یکی از بچه‌ها تکالیفش رو خورد، چون معلمون گفته بود مثل آب خوردنه!
 - سؤال: به نظرتون چرا کتاب ریاضی آنقدر غمگین به نظر می‌رسه؟
- جواب: چون کلی مسائل حل نشده داره!

روزنامه



آرمانس خبری مدرس

عبدالله مقدمی

خبر: «برای مراقبت از آزمون‌های مجازی، از روش‌های جدید استفاده می‌شود.»



طل‌آنگال

عبدالله مقدمی

بشنو از من چون حکایت می‌کنم
با کمی غرغر شکایت می‌کنم

چشم‌پوشی کردن آخر تا کجا؟
هر کجا هستم نمی‌بینی مرا

گرچه بوی بد نشسته در کلم
بوی خوب پاکی آید از دلم

در خیابان‌ها، کنار بوستان
گوشه گوشه ایستادم بی‌زبان

چون که از شوق زباله پُر شدم
دور از جانت، زباله‌خور شدم

حدس اولیه: طرح «هر دانش‌آموز، یک پهباد» برای مراقبت از امتحان‌های مجازی راه‌اندازی خواهد شد.

حدس ثانویه: دانش‌آموز دوربین گوشی یا رایانه‌اش را روشن می‌کند و مراقب از راه دور زل می‌زند به او.

آگهی معلم‌ها: به یک کارشناس «روش‌های جدید» نیازمندیم.

آگهی دانش‌آموزها: به یک کارشناس «روش‌های جدیدتر» نیازمندیم. پیشنهاد: همان روش قدیمی بهتر نبود؟ مثلاً مامان یا بابا را به عنوان مراقب امتحانی استخدام کنید.

سؤال: برای کسب نمره‌های خوب در امتحان‌های مجازی چه کار کنیم؟

(الف) روش‌های جدید را بشناسیم.

(ب) رایانه معلم را هک کنیم.

(ج) مراقب مراقب باشیم.

(د) خواهش می‌کنم برای گزینه «درس بخوانیم» اصرار نکنید.



درس زندگی و برازندگی

مهدی استاد احمد

در درس ریاضی دل من را غم نیست
بی شبهه و شک هوش و حواسم کم نیست
هرچند که مثل یک ریاضی دانم
افسوس! حساب زندگی دستم نیست

در درس فیزیک می شوم دائم بیست
در هوش و حواس بنده هم شکی نیست
هرچند که نخبه ام نمی دانم که
این شیر که چکه می کند عیبش چیست

هرچند زبان فارسی می خوانم
هرچند زبان فارسی می دانم
در موقع گپ با پدر و مادر خویش
چون لنج شکسته توی گل می مانم

دوره‌اری



به دنیای
اسرار آمیز ما
خوش آمدید!

برای ورود باید
توسط تمام کسانی
که جان آن‌ها را
گرفته‌ای، بخشیده
شوی.

من هیچ وقت
کسی را نکشته‌ام،
پس ...

شامل
بازی‌های
رایانه‌ای هم
می‌شود

کیسه مشکی همیشه در برَم
یک کلاه ناز و خوشگل بر سرم

می‌کشم ساکت کناری انتظار
«در هوایت بی‌قرارم بی‌قرار»

تا بیاری آشغالت را ... همین!
تا نریزی آشغالت را زمین

تا بماند جوی‌هامان ترمیز
آشغالت را به من بسپُر عزیز!

تا که شهر ما بماند پاک‌تر
هر کجا هستی ببین ما را پسر!

خاطرت باشد «تمیزی»، یک کلام؛
بنده سطل آشغال ... والسلام!